

دک توحیدی از تاریخ»

نشست سوم

سه‌شنبه ۸۵/۸/۱۹



در پی بذلِ دقت به جان‌مایه‌ی سه دیدگاه اصلی در حوزه‌ی فلسفه‌ی تاریخ که دو نفر از واضعان آنها موحد (هگل و توین‌بی) و یک تن غیرموحد (مارکس) هستند، اینک بر درک توحیدی از تاریخ متمرکز می‌شویم. این درک مبتنی {است} بر:

- متن مرجع است به‌عنوان کتابِ آخرِ تبیین‌گرِ حاوی سیر بشر؛
- برگرفته از آموزه‌های تاریخیِ خدایِ مُشرفِ به‌ویژه از میان نشانه‌های سوره‌های اعراف، هود، انبیاء، طه و شعراء؛
- حاوی عناصر درک توحیدی از تاریخ و جایگاه هر یک از آنها.

## عناصر درک توحیدی از تاریخ

این عناصر را بدین ترتیب، می‌توان فهرست کرد:

خدا؛

عالم؛

تاریخ؛

انسان؛

پیام؛

جوهره‌ی تاریخ؛

منطق تاریخ؛

تکامل تاریخ؛

موانع تکامل؛

صیورت؛

غایت؛

فرجام؛

## خدا

با نگاهی تاریخی به متن کتاب، به چهار ویژگی برای خدا ره می‌بریم، ویژگی‌هایی که مرتبط با نقش پروردگار در تاریخ است؛

خدای حاضر و مشرف؛

خدای آموزگار تجهیزگر؛

خدای کمک کار؛

خدای مجری قوانین و سنن.

اشراف خدا بر کل جریان تاریخ و نظارت او بر روند تاریخ به تصریح در نشانه‌های ۶ و ۷ سوره‌ی اعراف آمده است: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ \* فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ.»

«از مردمی که بر ایشان پیامبرانی فرستاده شد و نیز از پیامبرانی که فرستاده شده‌اند، پرسش خواهیم کرد و از هرچه [در طول تاریخ] کرده‌اند با آگاهی تمام برایشان حکایت خواهیم کرد. زیرا ما هرگز [از جریان تاریخ] غایب نبوده‌ایم.»

حضور خدا در کل تاریخ و نظارت دقیق و بی‌وقفه‌اش بر سیر حرکت ابناء بشر، اعم از افراد و اجتماعات بشری، آن مقام را بر مجموعه‌ی تاریخ و رخدادهای درون آن، مشرف می‌سازد<sup>۱</sup>.

در نشانه‌ی ۲۶ از سوره‌ی نساء، خدا به‌عنوان «آموزگار تاریخ» مورد تاکید قرار گرفته است:

«خدا می‌خواهد برای شما توضیح دهد و راه [و رسم] کسانی را که پیش

---

۱. این جمله در فایل صوتی سخنرانی این‌گونه تشریح شده است: خدا نه در تاریخ سایه روشن است و نه [آن‌گونه] که هگل تصویر می‌کرد، به‌مانند یک روح انعطاف‌ناپذیر هژمونیک است که و نه با تلقی‌ای که مارکس از ماده در جهان دارد از تاریخ غایب است. خدایی است که ناظر بر حرکت کل تاریخ است. در جاهایی خودش مداخلات جدی می‌کرده و از قرآن به بعد مداخلاتش کیفی و کمتر مکانیکی می‌شود از قرآن به بعد مداخلات مکانیکی را شاهد نیستیم. اما جدا از مداخلاتش، همیشه بر تاریخ مشرف بوده و از عالی‌ترین مکان، ناظر بر روندها بوده است.

از شما بوده‌اند به شما بنمایاند و بر شما بازگردد و خدا، دانای حکیم است.»  
خدای راه و روش ده و رهنمون‌کننده است که امر تبیین تاریخ برای  
انسان را عهده‌دار است، در جای جای کتاب، انسان در مسیر را با گویش  
«حدیث»، «داستان»، «مَثَل» و «خبر»، به دیدگاه تاریخی مجهز می‌کند:

«آیا حدیث موسی بر تو رسیده است؟» (طه، ۹)

«در داستان‌ها نشانه‌ای است.» (هود، ۱۰)

«این از اخبار آن دهکده‌هاست که برایت قصه می‌کنیم.» (هود، ۱۰۳)

«و در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند، سکنی گزیدند و برای  
شما آشکار و تبیین شد که با آنان چگونه برخورد کردیم و مثل‌ها برای شما  
زدیم.» (ابراهیم، ۴۵)

از منظر پروردگار، تاریخ مشحون از رخدادهای پُرآموزش و عبرت است  
که این آموزه‌ها در کلیت خود، انسان را به تجربه‌ی تاریخی مجهز می‌کند، از  
این روست که مکرر سفارش می‌شود که «بنگرید به سراهای خالی از سکنه»،  
«سراها هست، انسان‌ها نیستند» و تصریح بر این جوهره‌ی کیفی که «کشف  
کنید علت زوال‌ها، ناکامی‌ها و بدفرجامی‌ها را».

همین خدا، «کمک‌کار» انسان‌ها و طیف‌های حقیقت‌یاب و حق‌گراست و  
با تبیین مسیرها، روش‌ها و منش‌ها، به یاری انسان‌های تغییردهنده و  
تحول‌آفرین آمده و برای آنها امکانات می‌آفریند و فرصت‌ها فراهم می‌آورد.  
جهان سایه‌ی توست، روش از تو دارد.

«ره‌نمونی» و تجهیز به روش، از کمک‌ویژه‌های خدا به انسان‌های «اهل  
مسیر» در طی تاریخ است. خدایی که «مجری قوانین و سنن» نیز تلقی می  
شود:

«سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كُنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (احزاب، ۶۲)، این سنت  
خداست که در همه‌ی ادوار گذشته برقرار بوده و هرگز سنت خدا مبدل نخواهد شد.  
سنت‌های خدا به‌واقع مرادف قواعد و قوانین طی طریق و فرجام‌های محصول  
روش‌ها و منش‌های به‌کار گرفته شده در روند اعمال فردی و اجتماعی است.

## عالم

عالم تصویرشده در کتاب، مجموعه‌ای است:  
آفریده؛

و جدی؛

عالمی که آفریده‌ی پروردگار است و مرحله به مرحله از سوی مقامی ایده‌پرداز و بدیع، خلق شده است در درون خود دارای منطق، هدف و غایت است. این چنین عالمی به‌عبث و پوده آفریده نشده است: یعنی از سر صدفه به‌وجود نیامده و بنابر احتمالاتی حادث نشده است و بناگذاری خدا آن را به‌وجود آورده است. او آفریدگار است و جهان آفریده است، اهل خلق است، خلق اول و خلق مستمر.

«آیا پنداشته‌اید و محاسبه کرده‌اید که ما شما را بیهوده و پوده آفریده‌ایم و به پیش‌گاه ما بازگردانده نخواهید شد؟» (مومنون، ۱۱۵)  
و نیز از سر شوخی و تفنن نیز شکل نگرفته است:

«آسمان و زمین و مابین آنها را به بازیچه نیافریده‌ایم.» (انبیاء، ۱۶)  
«[به‌فرض] انتخاب [اگر] بازیچه‌ای را می‌خواستیم، خود در پی اجرای آن بودیم.» (انبیاء، ۱۷)

چنانچه خدا اراده‌ی بازی داشت، خود می‌توانست مجری همان هدف نیز باشد. اما این جهان «شهربازی» نیست و انسان برای چرخ زدن و تاب خوردن به این عرصه نیامده است.

از منظری دیگر از آنجا که عالم امکان، محصول ایده، طراحی، بداعت، مهندسی و خلق مرحله به مرحله‌ی پروردگار و دارای دینامیسم مستمر است، جدی است و نه از سر صدفه و سرگرمی<sup>۱</sup>.

---

۱. این جمله در فایل صوتی این‌گونه تشریح شده است. این جهان دارای منطوق است، منطوق‌هایی را درون خود پوشش می‌دهد و دارای هدف و غایت است. مهم‌تر اینکه پروردگار به‌عنوان فکر و اندیشه‌ی کل و سازنده‌ی کل عناصری را مصرف کرده است. بداعت را مصرف کرده است، مهندسی کرده، خلق اول و خلق بعدی و خلق مستمر کرده است و نهایتاً پروسه‌های بسط جدی را طی کرده است. پس از این نظر که عالم نه

## تاریخ

تاریخ پهناور عرصه‌ی

محل نظر و گشت‌زنی کیفی؛

بستر آموزش و عبرت؛

قانون‌مند و سنت‌دار است.

ویژه‌تأکیدهای قرآن بر «سیر» و «مشاهده» نه مرادف گردش کردن و تفرج و تماشا که به مفهوم گشت‌زنی کیفی و نظر افکندن توأم با تعمق، تفکر و علت‌یابی است<sup>۱</sup>.

نشانه‌های ۱۰۰ و ۱۰۱ هود نمونه‌ای از تأکیدات چند ده‌باره‌ی کتاب بر عبرت‌پذیری و آموزش از پهنه‌ی تاریخ است:

«این از خبرهای آن ده‌کده‌هاست که برایت قصه می‌کنیم. برخی از آنها بپاست و برخی نابود شده است. ما ستم بر ایشان نکردیم. بلکه خود ایشان بر خود ستم کردند<sup>۲</sup>».

پهنه‌ای که خود دارای قانون و سنت است. نسبت به مفهوم برخوردارِ

---

شوخی است، نه عبث و نه از سر تفنن و از سر قاعده و قانون و سمت و فرجام و پایداری است و ما مصرف عناصر حیاتی را در آن شاهد هستیم، بسیار جدی است. برخلاف مجموع قدرت‌هایی که معمولاً آن را شوخی می‌گیرند، یعنی منزل می‌گزینند در مسند قدرت‌های قبلی - این منزل‌گزینی صرفاً فیزیکی نیست - و از تاریخ ارتفاع پیدا می‌کنند و ارتفاع خدا را نادیده می‌گیرند و خودشان را - حتی نسبت به پروردگار - مرتفع تلقی می‌کنند. همین [ارتفاع] پاشنه آشیل قدرت می‌شود.

۱. این جمله در فایل صوتی این طور بیان شده است: منظور از گشت‌زدن هم جستجوی همراه با مشاهده است، خدا چون جهان را از سر تفنن و بازی نیافریده است؛ منظورش از گشت‌زدن، پیک‌نیک نیست. نمی‌گوید پیک‌نیک و سیزده‌به‌در بروید و کنار گل و چمن بنشینید، اینها جزء لطیفی از هستی هست، اما می‌گوید بگردید و نُت بردارید و به کتاب تاریخ حاشیه بزنید.

۲. در فایل صوتی، در توضیح این آیه آمده است: اینجا خدا واژه‌ی حَصید را به کار می‌برد. حَصید به معنی بریدن درو کردن زراعت است. زراعتشان اصلاحی نبود، بذر اصلاح شده در زمین پخش نکرده بودند و ما بذر و مزرعتشان را حَصید کردیم. تاریخ از این منظر بستر آموزش و عبرت است.

از قوانین و قواعدی که دارای کلیتند، عامند و مشخص‌کننده‌ی فرجام‌های مرحله‌ای و نهایی هستند.

## انسان

انسانی که در متن معرفی شده است بسیار فراتر از ظلوم، جهول و عجول‌بودن دارای مشخصه‌هایی است سترک. به عبارتی، برخی از آن مشخصه‌ها معطوف به انسان‌های مسئول و حامل در جریان تاریخ است:

باردار؛

صاحب کرامت؛

مُسَخَّر؛

صاحب اراده، انتخاب و آزادی؛

جانشین؛

سختی‌کش؛

پیش‌برنده‌ی عاشق.

در نشانه‌ی ۷۲ سوره‌ی احزاب بر این مضمون تصریح شده است که «ما بار امانات را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و آنچه میان آنهاست عرضه کردیم و همه از پذیرش حمل آن خودداری کردند و انسان آن را پذیرفت و حمل کرد و او ظلوم جهول بود.» مولوی در پردازش آهنگین این مضمون، برتری عشق و کنجکاو‌ی را عوامل اصلی پذیرش بار امانات الهی تلقی می‌کند:

کرد فضل عشق انسان را فضول      زین فزون جویی ظلومست و جهول  
ظالمست او بر خود و بر جان خود      ظلم بین کز عدل‌ها گو می‌برد  
جهل او مر علم‌ها را اوستاد      ظلم او مر عدل‌ها را شد رُشاد  
از این منظر، ظلم و جهل او نیز در سیر خود به تراوش عدل و آگاهی منجر شده و پرچم‌های علم را برافرازیده و جریان‌های عدالت‌خواه را رشد می‌دهد.

---

۱. در فایل صوتی در توضیح این کلمه آمده است: یعنی امکانات از جانب پروردگار برای او تسخیر شده است.



این انسان باربردار، صاحب «کرامت» است، کرامتی اعطایی از سوی خالق پروردگار؛ «بنی آدم را کرامت بخشیدیم»<sup>۱</sup> (اسراء، ۷۰). هم او که فرشتگان به‌عنوان برترین و عالی‌ترین نیروهای هستی ماقبل انسان، به امر خدا در برابرش سجده کردند. مهم آنکه همه‌ی امکانات طبیعت فراخ بی‌خست نیز در اختیار و تحت تسخیر انسان قرار داده شده است:

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از رحمت خویش در اختیار شما گماشت.» (جاثیه، ۱۳)

مستقل از آیات متعدد مشابه با آیه‌ی ۱۳ جاثیه، خالق هستی در آیات ۵ تا ۱۶ سوره‌ی نحل، فهرستی از امکانات و خدماتی را که در اختیار انسان قرار داده است، ارائه می‌دهد: دام‌ها و کلیه‌ی مواهب آنها، باران، آشامیدنی‌ها، خوراکی‌ها، شب و روز و مه و خورشید، دریا و مجموعه امکانات آن، نهرها، راه‌ها، نشانه‌های طبیعی و علائم الطریق برای ره‌یابی.

عالی‌ترین مخلوق عالم صاحب اراده، قدرت انتخاب و آزادی است. اساساً عمل صالح براساس انتخاب و به‌اختیار، از نقطه عطف هبوط به بعد امکان تحقق واقعی می‌یابد. آدم و حوایی که در بهشت آغازین، مصرف‌کننده‌ی صرف و آماده‌خوار بودند و با وقت فراغ به «تماشا»ی طبیعت مشغول بودند<sup>۲</sup> و فقط تغذیه می‌کردند و آمیزش و خواب، پس از هبوط فرصت و میدانی در اختیار خود و ابناءشان قرار گرفت تا به خلق و صنع و تسخیر و سازماندهی و باروری کیفی پرداخته و دستاوردهای خویش را متعین کنند.

آیات ۱۸ و ۱۹ [سوره‌ی] اسراء به‌صراحت به صاحب اراده بودن و مخیر و آزاد بودن انسان در انتخاب، تصمیم و عمل تاکید دارند؛ چه آنان که طالب

---

۱. در فایل صوتی آمده است: خدا تصریح کرده است که ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم، به رغم اینکه خودش فریب خورد، عهد شکست و عهد پایداری نداشت اما ما برای فرزندان کرامت قائل شدیم.

۲. در فایل صوتی آمده است: مشاهده‌گر و به طریق اولی، نظرافکن در هستی نبود، می‌دید و می‌بھوت می‌شد.

«این جهان» هستند و چه آنان که متقاضی محصول کیفی «فرجام» هستند.  
 «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ  
 يَصْالَهَا مَدْمُومًا مَدْحُورًا.»

«هرکس به تلاش خود محصول عاجل [دنیا] را اراده کند، متاع این  
 جهان را به او عرضه می‌کنیم [لیکن باز] به هرکه خواهیم دوزخ را نصیب او  
 کنیم که با نکوهش و مردودی به دوزخ درآید.»  
 «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ  
 مَشْكُورًا.»

«و آنان که [بهره‌ی] فرجام را اراده کنند و چنان که شایسته است برای آن  
 تلاش ورزند و مؤمن هم باشند، تلاش آنان منظور نظر خداست.»  
 انتخاب، اراده و سعی در هر دو مسیر، افعال برگزیده‌ی مبتنی بر آزادی  
 انسان است. فزاینده‌ی متعددی از نهج‌البلاغه مصرح است بر «مبنا» بودن خود  
 انسان. از آن جمله: «پیش از آنکه ارزیابی‌تان کنند، خود خویش‌تان را ارزیابی  
 کنید و پیش از آنکه به حسابتان رسیدگی کنند، خود به حساب خویش  
 رسیدگی کنید و پیش از آنکه با خشونت برانددتان، خود سر به راه نهدید و  
 بدانید کسی که خود به خویش‌تان کمک کند و نصیحت گوید و بازدارنده‌ای از  
 خود خویش داشته باشد، هیچ‌گاه بازدارنده و نصیحت‌گوی دیگری نخواهد  
 داشت.»

این مبنا (انسان) حاوی اراده، اختیار، توان انتخاب، توان نقد و توان  
 محاسبه‌ی خود است. انسانی که به‌تعبیر اقبال «صاحب این رسالت است که  
 در عمیق‌ترین بلندپروازی‌های جهان پیرامون خویش، شرکت جوید و شکل  
 سرنوشت خود و سرنوشت جهان را تعیین کند»<sup>۱</sup>.

موجودی با چنین داشته‌هایی، در ذات و فطرت خویش، جانشین  
 پروردگار در روی زمین است:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يُكْشِفُ السُّوءَ وَ يُجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ.»

۱. محمد اقبال، /حیای فکر دینی، ترجمه‌ی احمد آرام، انتشارات قلم، ۱۳۵۶.

اوست که اجابت می‌کند انسان مضطر را در تنگناها و از وی کشف‌سوء و بحران‌زدایی کرده تا انسان آرامش یافته از تنگنا بیرون آمده، ظرفیت‌های جانشینی خود را در روی زمین بروز دهد.

این موجود، موجودی «سختی‌کش» است و «سرانجام با سختی بسیار و با عبور از مرارت‌ها به ملاقات رب خود خواهد رسید» (انشتاق، ۶). موجودی که با حمل بارهای مسئولیتی حتی برتر از توان معمول، پیش می‌رود و خوش می‌زید:

همچو موری اندرین خرمن خوشم تا فزون از خویش باری می‌کشم  
این «گونه» انسان‌ها، پیش‌برندگان عاشقی هستند که ولو در اقلیت، کاروان بشری را با کار، با بار، و با شور و شر به جلو می‌برند<sup>۱</sup>:

زهی شور زهی شور که انگیخته عالم زهی کار زهی بار که آنجاست خدایا  
انسان مشحون از تقاضا و عشق مبنای تقاضا:

نگذارش آن عشق که سر نیز بخارد شایاش زهی سلسله و جذب و تقاضا

## پیام

به قصد آنکه انسان سرشار از ظرفیت، «به راه» باشد و مسیر گم نکند، به او  
نو به نو

و از طریق رسولان ملموس هم‌تراز پیام می‌رسد:  
هردم رسولی می‌رسد جان را گریبان می‌کشد بر دل خیالی می‌دود؛ یعنی به اصل خود بیا  
«ذکر مُحدث»ی که در آیه‌ی ۲ سوره‌ی انبیاء مصرح است، همان خبرِ نو

---

۱. در فایل صوتی آمده است: خدایی که ویژگی‌هایش را در تاریخ برشمردیم دَف‌زن تاریخ است. پُژواک دَف خدا در کل تاریخ وجود دارد ولی ذیل دَف تاریخ که می‌شود گفت ساز اول و اصلی تاریخ است، یک ساز حاشیه هم داریم که آن نی انسان است و از سر سوزانش است. مولوی این‌طور ترسیم می‌کند:

دَف از کف دست آید، نی از تن مست آید [با نی همه پست آید، تا روز مشین از پا]  
دَف عالم از خداست و نی عالم از انسان است. دَف پُژواک‌تر است اما بالاخره نی هم قابل شنیدن است.

به نو و ملات تازه برای انسان در مسیر است. در منطق پروردگار، پیام‌رسانی نو به نو که سرشار است از انداز، هشدار، روش و رهنمونی، مقدم است بر عقوبت و جزا:

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ \* ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ» (شعراء، ۲۰۸ و ۲۰۹)  
 «مردم» هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر اینکه [برای] یادآوری، هشداردهندگانی داشتند. ذکری است. [اگر جز این بود، ستمی نسبت به آنها بود] و ما ستمگر نبودیم.»

رسولانی از خود اقوام و همچون خودشان یک به یک بر این قوم و آن قوم ظهور می‌کنند<sup>۱</sup> تا پژواک پیام نو به نوحان، راه‌ها نمایان کنند، زمینه‌ها آماده سازند و صف‌بندی‌ها رقم زنند. این مقصودها در شعر مولانا قابل ردگیری است:

جان‌ها بشکست و طبله‌ها ریختند	نیک و بد با همدگر آمیختند
حق فرستاد انبیا را با ورق	تا گزید این دان‌ها را بر طبق
پیش از ایشان ما همه یکسان بدیم	کس ندانستی که ما نیک و بدیم
بود نقد و قلب در عالم روان	چون جهان شب بود و ما هم شب‌روان
تا برآمد آفتاب انبیا	گفت ای غش دور شو صافی بیا

مجموعه رهنمودها در «کتاب»ی مجتمع است که

هم ذکر

هم ره‌نما

و هم قابل تمسک است.

محل تعمق است که آیات آغازین سوره‌هایی از قرآن که فلسفه و سمت تاریخ را باز می‌گویند، واژگانی چون ذکر، پند، روشنگر و ... را در خود جای می‌دهند:

---

۱. در توضیح این جمله در فایل صوتی آمده است: این رسول ملموس است و از خودشان است، غذا می‌خورد، بازار می‌رود، تولید مثل می‌کند، قد و قامتش مانند بقیه است؛ اما کیفی‌تر. وزنی دارد، سابقه‌ای دارد، روش و منشی دارد. اما به هرحال از درون خودشان است و از نظر نوع انسانی هم‌تراز خود آنهاست.

«کتابی است حاوی هشدار و پند» (اعراف، ۲)؛

«کتابی است با نشانه‌های واضح» (هود، ۱)؛

«کتابی است برای ذکر» (طه، ۳)؛

«کتابی است حامل سخن تازه» (انبیاء، ۲)؛

«کتابی است روشن‌گر» (شعراء، ۲)؛

و این همه هشدار، پند، نشانه، تذکر، حرف نو، روشن‌گری و... معطوف است به تجهیز انسان رهرو، به دیدگاه تاریخی.

کتاب حاوی نشانه‌های تاریخ‌شناسانه، هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه، مجموعه‌ای است رهنمای عمل انسان: «و برای او در الواح، هرگونه اندرز و بیان واضح هر مطلبی را مکتوب کردیم. آن‌گاه گفتیم: آن را جدی بگیر و به قوم خود نیز توصیه کن تا نیکوترین [راهکارهای] آن را فراگیرند [و به‌کار بندند] و به‌زودی جایگاه منحرفان را به شما نشان خواهیم داد.» (اعراف، ۱۴۵) و کتاب رهنمای قابل تمسک: «فَخَذُّهَا بِقُوَّةٍ» «ای یحیی کتاب را با توان و قوت بگیر.»

«فَخَذُّ مَا آتَيْتَكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ.» «آن را به‌جد و جهد بگیر، به کار بند و شکرش گذار [حداکثر استفاده از این امکان را به‌جای آر.]» (اعراف، ۱۴۴)

### جوهره‌ی تاریخ

در کتاب آخر چنین هویدا است که پیام و پیام‌آوری، بر محور «اصلاح» معنا و مفهوم می‌یابد.<sup>۱</sup> هر هنگام که انحرافی فاحش از مسیر «فطری» انسان آشکار می‌شود، پیامی ساطع می‌شود که مقصود آن، رفع زاویه‌ی انحراف تاریخی است، شعیب این جان‌مایه را در مواجهه با قوم خویش بر ملا می‌کند: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (هود، ۸۸)

---

۱. در فایل صوتی آمده است: تاریخ از منظر کتاب، اصلاح است، رهنمونی و رشد. جهانی شکل گرفته و دم به دم باید اصلاح بشود، با توجه به تضادی که درون آن وجود دارد و آن تضاد هم معطوف به تضاد دو وجه درون انسان است.

«تا بتوانم تنها مقصودم اصلاح امر شماسست و توفیقی کسب نمی‌کنم مگر به اتکای وی...»

خدا خود در آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره‌ی هود بر همین جوهره تأکید می‌ورزد: «چه شد که در میان نسل‌های پیش از شما، صاحبان [ارزش‌های] باقی نبودند که [دیگران را] از تبه‌کاری در زمین بازدارند؟ مگر اندکی از آنان که نجاتشان دادیم و ستمگران پلیدکار در پی تعیُّش خود افتادند و بزه‌کار بودند. پروردگار تو بر آن نبود که شهرهایی را که مردمش اصلاح‌گر بودند، ستمگرانه نابود کند.»

اگر مسیر بر اصلاح باشد، نابودی چرا؟ این پرسشی است استراتژیک از سوی پروردگار، پروردگاری که به تصریح خود، در فرجام موعود نیز تنها با آنان که «اراده‌ی فساد» داشته‌اند، برخورد می‌کند:

«تلك الذائر الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و لأفساداً و العاقبة للمتقين.» (قصص، ۸۳)

«ما این دار فرجامین را برای آنان که در زمین اراده‌ی علو و فساد و سرکشی ندارند، مخصوص می‌گردانیم و حسن فرجام خاص پروردگار است.»

این اصلاح، حاوی هدایت و رشد است. جوهر برخورد خدا با فرعون به‌عنوان نماد علو، سرکشی، حدناشناسی و فساد، معطوف به رهبری انحطاط‌آفرین اوست:

«هیچ رشدی در امر فرعون نخواهد بود. فرعون قومش را گمراه کرد و نه هدایت» (هود، ۹۷) و منشاء هیچ رشد و دگرگونی تکاملی نبود. (طه، ۷۹)

## منطق تاریخ

منطق تاریخ مندرج در کتاب، بر تضاد حق و باطل استوار است<sup>۱</sup>:

۱. در فایل سخنرانی این بخش این طور بیان شده است: ولی تضاد نه صرفاً تضاد اندیشه است و نه صرفاً تضاد طبقاتی. فراتر از تضاد اندیشه و تضاد طبقاتی، تضاد دو عنصر است که در این کشاکش وجود همدیگر را نفی می‌کنند؛ یکی عنصری است که

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ.» (انبیاء، ۱۸)  
[چنین نیست] بلکه حق را بر باطل می‌افکنیم که آن را در هم می‌شکند  
و باطل نابود می‌شود.»

تضاد حق و باطل جلوه‌ی خارجی دو نیروی موجود حامی حق و علیه  
حق در درون خود انسان است. محصول این تضاد در وجه بیرونی و  
اجتماعی خود به پالایش‌های مستمر تاریخی می‌انجامد:  
«اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله‌ی پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین  
را تباهی فرا می‌گرفت. اما خدا نسبت به جهانیان بخشش دارد.» (بقره، ۲۵۱)  
در بطن تضاد حق و باطل، فلسفه‌ی «آزمون» خود انسان و اجتماع  
انسان‌ها نهفته است. اگر غیر از این بود، خدا «همسان»‌سازی می‌کرد و تاریخ  
نیز بی‌تلاطم، بی‌حادثه و بی‌موج بود:

«و اگر خدا می‌خواست شما را امتی واحد قرار می‌داد ولی می‌خواهد در  
مورد موهبت [اختیار] که به شما داده است، شما را آزمایش کند. از این رو در  
نیکویی‌ها [بر یکدیگر] سبقت گیرید که بازگشت همه‌ی شما به پیشگاه  
خداست و در مورد آنچه بر آن اختلاف داشتید، شما را آگاه می‌سازد.»  
(مائده، ۴۸)

تأثیر متقابل پدیده‌های متضاد در هستی و تاریخ در سروده‌ی مولوی، به  
بیان آمده است:

شب کند منسوخ شغل روز را      بین جمادی خرد افروز را  
باز شب منسوخ شد از نور روز      تا جمادی سوخت زان آتش افروز

---

ریشه در حقیقت دارد و دیگری عنصری که ریشه در بطالت دارد. باطل به این مفهوم  
است که فکر می‌کند دنیا بازیچه است، خوری و خوابی و قدر قدرتی و برخوردار ارباب  
رعیتی با ملت برقرار کردن و حق ویژه قائل شدن و ارتفاع گرفتن و... به این مفهوم  
باطلند. به این مفهوم جهان را به بطالت می‌گذرانند و مردمی هم تحت سیطره‌ی آنها  
هستند در عمل دورانشان به بطالت می‌گذرد. باطل صرفاً جریانی نیست که ناخوشایند  
است، مضمونی دارد و جوهری. حق هم به همین صورت است، پیش‌برنده‌ی حقیقت  
در تاریخ است.

گرچه ظلمت آمد آن نوم و سبات      نه درون ظلمتست آب حیات  
 نه در آن ظلمت خرده‌ها تازه شد      سخته‌ای سرمایه‌ی آوازه شد  
 که ز ضدها ضدها آید پدید      در سویدا روشنایی آفرید  
 جنگ پیغامبر مدار صلح شد      صلح این آخر زمان ز آن جنگ بُد  
 پس زیادت‌ها درون نقص‌هاست      مرشیدان را حیات اندر فناست  
 «برتری در عمل» محصول آزمون و رقابت در جریان تضاد مستمر  
 نیروهای مدار حقیقت و مدار بطلالت است<sup>۱</sup>:

«خدایی که مرگ و زندگی را مقرر داشت تا شما را بیازماید که کدام‌یک  
 در عمل به‌ترید و اوست تزلزل‌ناپذیر آموزگار» (ملک، ۲)

### تکامل تاریخ

خدای پروردگار ایده‌پرداز، طراح، بدیع، مهندس و خالق جهان که خود  
 مطلق ظرفیت‌ها و مظهر «کمال» است، به انسان ظرفیت‌دار انتخاب‌گر، توان  
 تغییردهندگی عطا کرده است<sup>۲</sup>. سمت این تغییر، سمت تکاملی است. این

---

۱. در توضیح بیشتر این عبارت در فایل صوتی عنوان شده است: در دل این منطق آزمون و رقابتی وجود دارد، «یسرعون فی الخیرات» (مومنون، ۶۱)، (انبیاء، ۹۰) و (بقره، ۱۴۸) و «فاستبقوا الخیرات» (آل عمران، ۱۴۴) و (مائده، ۴۸). بکوش، به‌سرعت، در علن و در خلا و در خفا، به این مفهوم است که این تضاد بالاخره باید به نوعی دامن زده شود. انسان می‌آید که این تضاد را دامن بزند، مدار حقیقت را به چرخش در آورد و یا در مدار حقیقی که چرخنده است، چرخ و فلک تاریخ را سوار شود و اهرمی بگذارد و مسیر حرکت باطل را ننگه دارد.  
 ۲. در توضیح بیشتر در فایل صوتی آمده است: دور این مظهر تکامل باید تاب خورد؛ انسان دور دو چیز می‌تواند تاب بخورد، یکی شیطان است که خدا برایش کلمه «بطوفون» را به‌کار می‌برد. شیطان همیشه دور انسان تاب می‌خورد و اغوا می‌کند ولی انسان باید دور محوری تاب بخورد که از آن «اغوا» در امان باشد. مظهر تکاملی که این ویژگی‌ها را داشت و امکانی است برای تکامل، انسان هم ظرفیت‌هایی دارد، انتخاب گراست. پی‌گیر است و تغییردهنده. این انسان می‌تواند مثل خدا بشود در اشل کوچکتر. به این اعتبار جانشین است. خدا زمین را به انسان واگذار می‌کند ولی بالاخره این انسان هم جوهری دارد که اگر این جوهر پرورش پیدا نکند و در آرام‌پز تاریخ ببزد، می‌تواند نقش کوچک‌تر و محدودتر خدا را در این هستی ایفا نکند.



سمت تکاملی بر محور تکامل عالم که هم اوست، قرار دارد. مجموعه پیام‌های «نو به نو» در گُنه خود به یک امر محوری فرامی‌خواند؛ پرستش یک مبدأ واحد و هماهنگی با همان مبدأ واحد، به جای آنکه انسان خود را چندتکه و توزیع کند و خود را مبادی متنوع غیرکارا، بی‌اراده، غیرخالق و غیررهگشا، تنظیم نماید. پیام محورین همه سوره‌های حاوی فلسفه‌ی تاریخ قرآن، هم‌آهنگی با محور یگانه‌ی صاحب کمال است:

اعراف عبادت الله و برنگرفتن الهه‌ها؛

هود بازگشت به جانب رب؛

طه اله واحد و محوری شما، اوست؛

انبیاء با پروردگارتان مأنوس شوید و بر او عبادت کنید؛

شعراء پرهیز پیشه کنید و او را داوطلبانه محور قرار دهید.

در پرتو این پیام محورین، مسیر تکامل تاریخ انسان، مسیر خلق، تحصیل و تغییر است در هم‌آهنگی با محور تکامل جهان.

### موانع تکامل

فهرستی از موانع تکامل در کتاب، پیش روی ماست؛

اغوا؛

عهدهای ناپایدار؛

سنت پدران؛

واپس‌روی؛

چسب به زمین و امکانات آن؛

ملاء؛

مترف.

شیطانی که از آغاز، کرامت بشر را درک نکرد و سجده بر او را برنتابید، از خدا مجوزی برای «اغوای» بشر گرفته است. او پیرامون انسان «طواف» می‌کند تا وی را از سمت تکاملی بر حذر دارد و منحرف کند. خدا در قرآن بر عهدهای ناپایداری که عامل انحراف از سمت تکامل است، یاد می‌کند؛ هم در سطحی «خاص» و هم در سطحی «عام»:

«از قبل عهدی با آدم در میان نهادیم ولی فراموش کرد و پایمردی در او نیافتیم.» (انبیاء، ۱۱۵)

«در بیشتر مردمان وفای به عهد نیافتیم و بیشترینشان را جز نافرمایان ندیدیم.» (اعراف، ۱۰۲)

تکیه بر «سنت پدران» - «ابائنا الاولین» - و «سادات قوم» و آئین قومی - ملتنا - نیز بازدارنده‌ای دیگر قلمداد شده است [که با] واژگانی زیبا در کتاب آمده است، زان جمله:

«آیات من بر شما تلاوت می‌شد و شما واپس می‌رفتید.» (مؤمنون، ۶۶)؛  
 «أَتَأْتُمُّ إِلَى الْأَرْضِ» (توبه، ۳۸)؛

به زمین می‌چسبید؟ که دال بر امیال ارتجاعی و گردیدن بر «پاشنه‌ها» و نیز چسبیدن به زمین پُر امکان است.<sup>۱</sup> اینها نیز در زمره‌ی موانع تکام هستند. و بالاخره ملأ یا مهتران قوم و ایدئولوگ‌های جریان ضدحق که عموماً حق‌ویژه‌طلب و رویاروی انبیا بوده و اهل «استکبار» هستند، استکبار به مفهوم مرزناشناسی و بیرون زدن از حدود<sup>۲</sup>. مترف یا همان طبقه‌ی ممتاز صاحب انحصاری امکانات و مکت‌ها.

۱. در فایل صوتی این توضیحات آمده است: پیام نویی آمده بود. پیام نو مثل تویی است که وسط زمین بسکتبال یا واترپلو می‌اندازند، آن توپ در حقیقت عامل بازی دوران جدید است. خدا تویی را وسط انداخته است، پیامی وسط آورده، پیامداری را فرستاده و این پیام به‌جای اینکه شما را جذب کند، شما دائم عقب عقب رفتید و واپس رفتید و بر پاشنه‌ها می‌چرخیدید.

۲. در فایل صوتی این جملات این‌گونه آمده است: ایدئولوگ‌ها، آنهایی هستند که ایدئولوژی دوران را تئوریزه می‌کنند، خوش‌بین هم هستند و خوب توضیح می‌دهند. مدافع ایدئولوژیک طبقه حاکم هستند و در دیالوگ با انبیا عموماً رو در رویشان قرار گرفته‌اند. ایدئولوگ‌های قوم در برابر انبیا قرار گرفتند و چند ویژگی دارند؛ از تاریخ و مردم حق‌ویژه می‌خواهند و از نظر خدا مستکبرند. مستکبر هم از آن واژه‌هایی است که در ۳۰ سال جمهوری اسلامی لوث شد یعنی در حقیقت مفهومش گرفته شد و آن‌قدر به کار برده شد تا سخیف‌اش کردند. مستکبر یعنی مرزناشناس و بی‌مرز، [کسی که] از مرز خودش بیرون بزند، مدار خودش را نشناسد و بر مدار خودش واقف و راضی نباشد.

## صیروت

«شدن» مورد نظر در این دیدگاه، سمت بازگشت «آفریده» به جانب «آفریدگار» است:

«صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.»  
در جهانی که به بازیچه آفریده نشده و عبث و پوده نیست و تاریخش نیز دارای سنت و تاریخش نیز دارای سنت و قانون است، انسان با کارنامه‌ی محصول اراده و عمل خویش به سوی مبدأ آفرینش باز می‌گردد.

## غایت

خود انسان و اجتماع انسان‌ها (اقوام) متناسب با انتخاب‌های این جهان، جایگاه، ضریب مشارکشان در مراتبی از مدارهای حق و باطل، مورد محاسبه و کیفر قرار خواهند گرفت<sup>۱</sup>:

«اگر خدا مردم را به سبب دست‌آوردشان مؤاخذه می‌کرد، در روی زمین احدی باقی نمی‌گذاشت. ولی آنان را تا مدتی معین مهلت می‌دهد و آن‌گاه که سرآمدشان فرا رسد، خدا [برای محاسبه و کیفر] به حال بندگانش بیناست.» (فاطر، ۴۵)

---

۱. در تشریح این مفهوم در فایل صوتی آمده است: غایت مبتنی بر جایگاه اقوام و انسان‌هاست که چه جایگاهی را در تاریخ اتخاذ کرده‌اند و کجای تاریخ قرار دارند. در چه پایگاهی با تاریخ و انسان‌ها و خدا و خود مواجهه کرده‌اند. ضریب مشارکشان هم مهم است. حالا در مدار حق یا باطل یا بین این دو بوده‌اند، ضریب مشارکتی داشته‌اند. تمام‌قد و قواره بودند؟ تمام نیرو بودند؟ تمام ظرفیت بودند؟ یا با ترام ۱۰ درصد، مثل کارمند سیاسی آمدند؛ هر کدام از چهره‌ها مثل کارمند سیاسی داخل آمده‌اند و کارتی زده‌اند تا فقط حضور خودشان را اثبات کنند و شاید از مواهب آن مدار بهره‌مند شوند. نهایتاً با توجه به ضریب مشارکت، هم ملت‌ها و اقوام و هم انسان‌ها توزین می‌شوند، روی ترازو و باسکول می‌روند و وزن‌کشی می‌شوند. اقلامی که قابل محاسبه است، محاسبه می‌شود. به قول کتاب به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی ظلم صورت نمی‌گیرد. دریافت غایبی هم هست. در طول دوران هستی انسان از تن‌خواه‌گردان استفاده می‌کند و آخر سر این حساب تاریخی باز می‌شود. حالا محتوای این سپرده‌ی ثابت چیست، آن فرجامی است که چه فردی باشد و چه اجتماعی یک منطق برخوردار دارد که در فاطر آمده است.

غایت و منطق محاسباتی درون آن، پایان تاریخی است که از درک توحیدی به تاریخ مستفاد می‌شود.

«جان کلام» آنکه خدا از هستی و تاریخ نه غایب است نه خالق اول و ساعت‌ساز لاهوتی برکنار از جریان تاریخ است، نه سناریست قاهر و بی‌انعطاف تاریخ. بلکه در دیدگاه کتاب، حاضر مستمر و مشرف بر تاریخ و مشوق تغییر و تحول تکاملی است. او کمک‌کار انسان در این مسیر است:

پس اشارت‌هاش اسرار ت دهد      بار بردارد ز تو کارت دهد  
 حاملی محمول گرداند ترا      قابلی مقبول گرداند تو را  
 قابل امر ویی قایل شوی      وصل جوئی بعد از آن واصل شوی  
 وی با پیام‌های نو به نو، مستمراً انسان را برای تجهیز به سمت خود فرا خوانده است:

تو نطفه بودی خون شدی وانگه چنین موزن شدی

سوی من آ ای آدمی تا زینت نیکوتر کنم

انسان نیز نه بازیگر تاریخ است، نه تحت اراده‌ی «روح حاکم بر تاریخ»، نه «تحت جبر» ابزار و دوران‌های محصول پیشرفت ابزار. بلکه موجود

۱. این بخش در فایل صوتی این‌طور آمده است: این خدا نه غایب است به مانند یکی از گونه‌هایی که مطرح کردیم و نه خالق اول و ساعت‌ساز لاهوتی است؛ یعنی یک جهانی خلق کرده، یک ساعتی کوک کرده، ماشین مکانیکی را به وجود آورده و کوک کرده و خودش کنار رفته تا از این به بعدش را خودش حرکت کند. خدا این خدا نیست، سناریست قاهر بی‌انعطاف همان‌طور که هگل می‌گوید، نیست. خدایی که از قرآن بر می‌آید خدایی حاضر، مشرف، مجری و مشوق تغییر است. ۱۶ جن خیلی کیفی و پر معناست: «و خدا مقرر داشته است که اگر در طریق استقامت، انسان استقامت ورزد آنان را سیراب می‌کنیم.» این انسان در خط تکامل قرار بگیرد، خدا سقایی می‌کند و آبرسان این نفس‌زن است؛ در دوی ماراتن و یا در مسابقات دوچرخه‌های کوهستان که بالای ۱۱۰ کیلومتر است، می‌بینیم دونده یا دوچرخه‌سوار هم‌طوقی دارد که می‌تواند آبی را به سر و صورتش بزند و یا به ته گلوش که خشک است، پاشد. در این مسیر سقاییت با خداست. یعنی خدا لوتی‌گری‌اش اینجاست که دولا می‌شود، مسیرهای تکامل را آب و جارو می‌کند و آبرسان بشر در طول این مسیر تکامل است.

خوش ظرفیتِ عامل تغییر در هستی و تاریخ است. انسان «عهد» داری که از منظر مولوی در هر دورانی کارکردی تکاملی و تصحیحی مقابل موانع راه تکاملی پروردگار دارد<sup>۱</sup>:

---

۱. این بخش تکمیلی در فایل صوتی وجود دارد: یعنی اگر بر محور تکامل بگردی، من آن آبرسانی را کیفی‌تر انجام می‌دهم. حالا این خدا یک انتظاری هم از انسان دارد. این انتظار را عراقی خیلی خوب در یک رباعی آورده:

به طواف کعبه رفتم                      به حرم رهم ندادند  
که تو در برون چه کردی                  که به اندرون درآیی

یک دورانی به تو اختصاص پیدا کرد. در بیرون چه مسئله‌ای را حل کردی، چه سازماندهی کردی؟ خدا وقتی به انسان قسم می‌خورد خیلی مهم است که به سخنران‌ها و نویسندگان قسم نمی‌خورد، تاریخ الاما شاء الله پر است از سخنران و نویسنده، به قلم که عنصر آگاهی‌بخش است قسم می‌خورد. جایی که می‌خواهد به انسان قسم بخورد، همان‌جایی است که روی تدبیر انسان و گره‌گشایی او دست می‌گذارد. فَأَلْمَدَّ بَرَاتِ أُمْرًا (نازعات، ۵)، کار بندگان را تدبیر می‌کنند. قسم می‌خورد به گره‌گشایان از امور، تدبیرکنندگان، بن‌بست‌شکنان، سازمان‌دهندگان، استراتژیست‌ها. این خیلی مهم است که خدا در عین بی‌نیازی، متقاضی است. بالاخره می‌گوید که می‌خواهی بیایی اینجا، در بیرون از نقطه کانونی این مدار تکامل چه کردی که حالا می‌خواهی به اندرون بیایی؟ به هر حال خدا همان‌طور که عراقی می‌گوید و بعد حافظ تکمیل می‌کند، [خدا بر سر عهدش هست]:

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم                  همچو موسی آرئی گوی به میقات بریم  
او یک عهدی با تو بسته که آن عهد مهم است. کسی عهدی را بسته که سر قرارهای خودش هست. ما هربار اراده کنیم، خدا سر قرارمان می‌آید. هر جا، در رختخواب، سر کلاس، بیرون، افسردگی، سه‌کنج، هر جا [که باشد] خدا می‌آید. او هم انتظار دارد که انسان سر قرارش برود. انسان به قدر خدا لوطی و بزرگواری نیست ولی بالاخره یک منشی، روشی [...] ما می‌گوییم که خدا مدار برتر است و انسان، مدار فرودست‌تر است. در آن مدار فرودستی هم منش و روشی مهم است که خدا آن را معطوف می‌کند به عهدی که انسان با خدا بسته. این خدا حاضر است، مشرف است، مجری است و مشوق تغییر است. سفره‌ی این جهان پهن شده که انسان بیاید و تغییرش بدهد. تغییر بدهد، نه مثل گراز به جان امکانات بیفتد و نه اینکه شخم منفی بزند. یک شخمی بزند، یک بذری بکارد، بذر اصلاح شده‌ای بپاشد و چیز جدیدی بپروراند و متصاعد بکند. این خدا، چنین خدایی است.

اما انسان، نه انسان بازیگری است که هگل می‌گوید. نقدهایی که به هگل شده این

است که، جهان را نمایشنامه‌ای فرض کرده که خدا این نمایش‌نامه را طراحی کرده، [یعنی خدا] نمایش‌نامه‌نویس و سناریست قاهر بی‌انعطاف است. نقدی که به هگل وارد شده، عنوان شده که این خدا [یی که بیان کرده‌ای] ارباب تاریخ است و بشر رعیت است. بشر باید آن محصولی را که از قبل خدا طراحی کرده، سر موعد برداشت کند و خودش بنا نیست محصولی بکارد. در نقدهایی که شده، انسان در برابر خدا در مذهب ایجابی که مد نظر هگل هست، مثل رعیت در برابر حاکم ده است. رابطه‌ی رفیقانه‌ای، از نوع رابطه‌ای که ابراهیم با خدا دارد، موسی با خدا دارد و حضرت محمد با خدا دارد، از این رابطه‌ها از دیدگاه هگلی در نمی‌آید. انسان بازیگر است تحت اراده یک روح است و در دیدگاه مارکسی هم تحت جبر است. مارکس جمله‌ای دارد، برخی انسان‌ها و برخی جملاتشان پیامبرگونه است یعنی به گونه‌ی پیامبرانند. مارکس جمله‌ای دارد و می‌گوید، تفسیر جهان کافی نیست، در تغییر وضعیت آن باید مشارکت نمود. خیلی جمله است. یعنی مسئولیت انسان را می‌رساند. برای انسان اراده‌ای قائل است. انسان نباید صرفاً جهان را روشنفکرانه تفسیر کند و مفسر تاریخ و عالم بشود، جهان را نقد بکند، پیرامون را نقد کند، همه را نقد کند غیر از خودش. کله فربه بشود، کله سنگین وزن اما اندام یک پروزن، یک مگس‌وزن و خروس‌وزن است. این مهم است که تفسیر جهان کافی نیست و باید در روند تغییر آن مشارکت نمود. اما این انسان، انسان محصور است و انسان بالنده‌ای که از کتاب در می‌آید نیست. انسان‌ها تاریخ را می‌سازند اما آنها این کار را نه به دلخواه خویش و تحت شرایط منتخب خویش، بلکه تحت شرایطی که مستقیماً با آنها روبه‌رو هستند و از گذشته به آنها منتقل شده است، انجام می‌دهند. این را در قرن هجدهم بلومر می‌گوید که انسان اراده‌ای ندارد و اراده‌اش محاط شده و تحت احاطه‌ی آن جبر طبقاتی و دترمینسم تاریخی است. این انسان هم تحت جبر است. انسانی را که توین‌بی ترسیم کرده، هم به میزانی موثر هست {و هم} نیست، در شیش و بش است. خیلی بنا نیست که شلتاقی در این تاریخ بکند. خدا شلتاق انسان را پذیرفته اما سبکش مهم است. یک وقت است که فرعون می‌آید، شلتاق می‌کند. یک وقت هست که موحد یا غیرموحدی می‌آید و شلتاق می‌کند اما پاک‌نهادند. یک هوشی‌مینی هست که عمومی تاریخ است. ده هزار روز با سه امپریالیسم ژاپن و فرانسه و امریکا می‌جنگد، جمله‌ی کیفی‌ای دارد که ما همچون برنجزارهای چگووا همه ساله درو می‌شویم اما سال بعد با ساقه‌هایی محکم‌تر و پربرتر دوباره می‌روسیم. خیلی مهم است که یک انسان این حرف را بزند. حرف و در حقیقت پیام را گرفته بدون اینکه کتابی خوانده باشد، رسولی را مدنظر قرار داده باشد و بر مکتوبی تعمق کرده باشد، او جان هستی را گرفته. آن انسانی که ۱۰ هزار روز جنگیده مجموعه شعری دارد که مشحون از لطافت است. خیلی مهم است که انسانی تا این حد لطیف، درون‌گرا و اهل خلوت که شعرش همه بگذار، بگذار است. بگذار

تویی موسی عهد خود، درآ در بحر و [صحبت الیث احيانا فلا اخشى السناني را]  
[الا ساقی به جان تو به اقبال جوان تو] ره فرعون باید زد، رها کن این شبانی را

انسان‌ها رشد کنند، بگذار سفره‌ی هستی پهن تر شود، بگذار مشارکت دیگران تجمیع گردد؛ این انسان‌ها هستند که کار انبیایی می‌کنند، خوش‌ظرفیت و عامل تغییر هستند. خدا برای اینها هم حدی قائل است، درست است موحد نیستند، درست است حقیقت اصلی عالم را یا برش صحنه نمی‌نهند یا انکارش می‌کنند اما در دوران جایی دارند. هوشی‌مین همیشه عمومی همه‌ی بچه‌های ویتنامی و همه‌ی بچه‌هایی که زیر جنگ و محاصره بودند، است. چه گوارا، سال دیگر چهلمین سال وداعش با هستی است. می‌شود گفت که سه چهار نسل بعد از چه گوارا حیات داشتند و هر سه چهار نسل عکس چه گوارا در پیراهنشان ترسیم شده، این خیلی مهم است. این هم به نوعی سنت خداست. خدا کل امکانات را که به موحدین و مذهبی‌ها نمی‌دهد. کسانی هم هستند که در حقیقت جان پیام را گرفته‌اند بدون اینکه با محور اتصال کرده باشند ولی تاریخ را پیش برده‌اند. خدا رهبری اینها را در دوران‌هایی می‌پذیرد، بخیل نیست. ولی انسانی دیگری هم هست که آرمان سوسیالیستی داشته ولی تاریخ را یک شخم خونین زده است. استالینی پیدا می‌شود که در دوران جا ندارد، اسم او که می‌آید، خشونت و زبری و خون و چرک و تعفن بیرون می‌آید، حالا دست‌آوردهایی هم داشته است. یک رضاخانی هم بوده و ایران را توسعه داده اما توسعه‌اش خونین بوده است. کف‌شن‌کش رضاخان خونی است اما کف‌شن‌کش مصدق سبز است. مصدق هم خیلی دین و خدا، نکرد ولی ظرفیت ملتی را آزاد کرد. خدا برای این انسان‌ها چه موحد و چه غیر موحد جا باز می‌کند. حالا اگر موحد باشند و الزامات را دقیقتر رعایت کنند، برای اینها بازتر است ولی برای دیگران هم جا باز می‌کند. مشوق تغییر است. انسان هم مثل [نظر] توین‌بی «به میزانی موثر» نیست. انسان در این دیدگاه خوش‌ظرفیت و عامل تغییر است:

کدام دانه در زمین فرو رفت که نرست چرا به دانه انسانیت این‌گونه گمان باشد  
یعنی هر بذری بریزی، بار می‌هد. چرا بذر انسان بار ندهد. مولوی جان کلام را بیان می‌کند:

دوزخ است آن خانه کان بی روزن است

این دورانی که ما در آن به سر می‌بریم در این نظام فکری، اجتماعی، اقتصادی، همین است. یعنی برای انسان‌ها روزنی به سمت نور و سمت امید باقی نمانده، این دوزخ است. دوزخ که حتماً فیزیکی نیست. کی دیده، کی برگشته، تعریف کند. اما اینجاها همه تجربه شده، در جای جای تجربه شده که امید که نباشد خدا نیست، رقص و وجد که نباشد، خدا نیست. اینکه انسان نه انسان هگلی و نه انسان مارکسی و نه انسان توین بی:

## [فرجام]

اما «جان تاریخ»؛  
 تاریخی که دارای آغاز، روند، نقاط عطف و فرجام است،  
 تاریخی که بافت، حس، عقل، حافظه و دینامیسم دارد،  
 تاریخی که صاحب مولود است می‌زاید،  
 تاریخی که در حال سیورورت و شدن است،  
 و می‌توان با او زیست و هم‌نفس شد،  
 زنده و «جان‌دار» است.<sup>۱</sup>

---

۱. در فایل صوتی «جان تاریخ» به تشریح آمده است: تاریخ آفریده است. آفرینش اولیه‌اش با خدا بوده و بعد از آن انسان‌ها هم نقش داشته‌اند. تاریخ دارای روند است و نقطه‌عطف‌هایی را در این روند ترسیم می‌کند. دارای فرجام است. دارای بافت است، نسوجی دارد، تاری دارد و پودی دارد. اسم دیگر خدا فاطر است که در برش سنتی به مفهوم خالق ترجمه‌اش کرده‌اند، اما فاطر به مفهوم جداکننده‌ی تار از پود است. تار و پود هستی را خدا جدا کرده و خدا به هم بافته است. تاریخ هم بافت دارد. تاریخ عقل دارد. تاریخ حافظه دارد. انباشت دارد، دینامیسم دارد. تاریخ مولود دارد، دردهای سخت زایمان دارد که از دردهای سخت زایمان «ان مع العسر یسرا فان مع العسر یسرا» مولود به‌وجود می‌آید. [تاریخ] سیورورت دارد. شدن دارد و امکان هم‌نفسی هم دارد. گروه‌هایی که می‌خواهند به دماوند بروند، چون فشار هوا در دماوند بالاست یک‌شب باید در پایگاه اول بخوابند تا هم‌نفس بشوند. تاریخ هم این‌گونه است، هم‌نفسی دارد. حضرت علی(ع) در دو خطبه [تاکید می‌کند] بر اینکه با تاریخ باید هم‌نفس شد تا جایی که مانند پیشینیان شد. [او می‌گوید:] «آنچنان با تاریخ درتیده‌ام که گویی از آنها شده‌ام.» می‌توان با تاریخ هم‌نفسی و هم‌آغوشی داشت. حالا موجودی که این ویژگی‌ها را دارد، مثل موجود زنده است. انسان هم آغازی دارد، فرجامی دارد، نقاط عطفی دارد. نسوج دارد، بافت دارد، حافظه‌ای دارد، شعوری دارد و نهایتاً غایتی. پس این تاریخ، جان دارد، بی‌جان نیست. آن‌طور [نیست مثل] قبل از دوران جدید که بی‌جان تصور می‌شد. جان‌دار است. موضوع تاریخ [نیز]، انسان جان‌دار است. اگر انسان نباشد، تاریخی نیست. مرحوم «حسیبی» که از عناصر اصلی جریان ملی شدن صنعت نفت بود، بحث مهمی داشت. ایشان عنوان می‌کرد، ایران بدون مردم که چیزی نیست، [اگر] ایران از مردم ایران منفک شود، یک فیزیکی است مثل همه فیزیک‌ها. این مردم هستند که به ایران معنی می‌دهند. به‌طور کلان‌تر می‌شود همین قضاوت مرحوم دکتر حسیبی را مطرح کرد، تاریخ هم همین‌طور است. انسان نباشد، [تاریخ]



«سمت» آن نیز سمت «رسوب» و «تسری» حقیقت است.<sup>۱</sup>  
آغاز عالم غلغله، پایان عالم زلزله [قالی به دست این حال‌ها، حالی به دست این قال‌ها]  
عشق و شکری با گله، آرام با زلزال‌ها [فال وصال آرد سبق، کان عشق زد این فال‌ها]  
انسان با نهادِ متلاطمِ ناآرام، کنجکاو کوشنده و رونده به سمت حقیقت،  
در عالمی که آغازش پر غلغله و پایانش با زلزله است، آرام و عاشق و با  
بهره‌مندی از امکانات هستی پیش می‌رود و نقش تغییردهنده‌ی خود را برملا  
می‌سازد.

---

موضوعیت ندارد، [در نتیجه] موضوع تاریخ هم جان‌دار است.  
این بحث را با شعر مرحوم دهخدا می‌بندیم که ۴۰ سال سر لغت‌نامه‌ی دهخدا نشست.  
حرفی که می‌زند درش جان تاریخ است:

مرگ هرگز برای ماضی نیست      مرگ از بهر حال و آینده است  
حال و آینده را توان کشتن      لیک بگذشته تا ابد زنده است

[حاکمان] هم تصور می‌کنند که می‌توانند تاریخِ پشتِ سر را بکشند. چنین چیزی  
نمی‌شود و نشده است، در ایران ما هم نشده است. فرصتِ حال و آینده را به نوعی  
می‌شود کُشت. گرچه خود فرصتِ کشته‌شده‌ی حال و آینده هم باز به تاریخ می‌پیوندد.  
۱. در فایل صوتی آمده است: از ابتدای خلقت تا الان که نگاه بکنید، همه مضامینی که  
به نوعی حامل حقیقت بودند، رسوب کردند. همه‌ی عناصر اعم از موحد و غیرموحد  
که در مدار تاریخ نقش ایفا کردند، در تاریخ صاحب جایگاه شدند. این خیلی مهم  
است. تاریخ به هستی‌حق‌شناس است و هرکه در مدار حق باشد، حَقش را به جای  
می‌آورد. خدا چند جا برای خودش واژه‌ی مسئول را به‌کار می‌برد، یعنی من مورد  
سوال هستم و در قبال وعده‌هایی که داده‌ام، مسئولم. و چندجا واژه‌ی شکرگزاری را  
برای خودش به‌کار می‌برد که شکرگزار انسان‌هایی است که بار تاریخ را به‌گردد  
کشیده‌اند. [خدا] خودش هم در رسوب حقیقت کمک می‌کند و این حقیقت هم دائم  
تسری پیدا می‌کند. یعنی امروزی که ما در آن زندگی می‌کنیم، نسبت به ابتدای تاریخ و  
دوران غارنشینی و انسان‌های اولیه، حقیقت بسیار بیشتر رسوب و تسری پیدا کرده  
است.